

آثار بهائی و قواعد زبان

ولی الله کفاشی

در آثار طلعات مقدسه بهائی و بابی گاهی به کلماتی برخورد می‌کنیم که ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که مغایر با قواعد زبان یا اشتباه است، مانند «حدودات» که جمع حدود و آن نیز جمع حد است و یا «امورات» که جمع امور و آن نیز جمع امر است و یا «شئونات»، «فیوضات» و «حوریات» ... و نیز گاهی جمع‌های مکسر عربی با علامت جمع فارسی دوباره جمع بسته شده مانند «ابواب‌ها» که ابواب خود جمع باب است و بوسیله «ها» دوباره جمع بسته شده است و یا «صفت اعظم» که خود اسم تفضیل است دوباره با «تر» فارسی تفضیل شده است مانند «اعظم‌تر» که هم در آثار حضرت باب و هم در آثار حضرت بهاءالله موجود است، و یا کلمه «چاپ» که ظاهراً فارسی است در جمله عربی بکار برده شده مانند «ولو کان چاپاً»^۱ و «فی الجاپ والامر به»^۲ و یا کلمه «لعل» که از حروف مشبیهه بالفعل است بر سر مبتدا و خبر می‌آید بر سر فعل آمده که در کتاب ایقان و هم در کتاب اقدس و یا سایر آثار مورد استفاده قرار گرفته است. حال جای سؤال است که آیا حضرت باب و حضرت بهاءالله می‌دانستند که این نوع ترکیبات ظاهراً اشتباه است یا نه، زیرا اگر حضرت باب و حضرت بهاءالله از این قواعد زبان اطلاع داشتند و آن را تماماً بکار برده باشند نتیجه می‌توان گرفت که از روی حکمتی این کار را کرده‌اند و یا اگر از این قواعد اطلاع نداشته و سهواً این کار را کرده باشند دلیل بر بی‌سوادی و بی‌اطلاعی آنان است. اینک می‌توانیم این دو مورد را با هم مطالعه کنیم:

الف: حضرت باب و حضرت بهاءالله با علم به قواعد زبان این موارد و یا سایر موارد را بکار برده‌اند. کلمه «حدودات» را در نظر می‌گیریم. این واژه يك بار در کتاب مستطاب اقدس بکار رفته «انا امرناکم بکسر حدودات النفس و الهوی لا ما رقم من القلم الاعلی». ^۳ ولی حداقل چهار مورد کلمه «حد» بکار رفته و واژه «حدود» نیز هفت مورد بکار رفته. لذا چنانکه ملاحظه می‌شود در کتاب اقدس واژه‌های حد - حدود و حدودات بکار رفته، یعنی حضرت بهاءالله با این سه واژه آشنایی داشتند که از آنها استفاده فرموده ولی جالب این است که حد و حدود را با واژه «الله» قرین فرموده و حدودات را با واژه نفس و هوی که نشان از بی‌نهایت بودن قوانین هوی و هوس است مقترن کرده. در مورد «امورات» نیز وضع چنین است. در کتاب ایقان مبارک ۶۹ بار کلمه «امر» بکار رفته و ۲۲ بار از کلمه «امور» که جمع امر است استفاده شده و ۱۵ بار نیز از واژه «امورات» استفاده شده است. یعنی باز حضرت بهاءالله آشنایی کامل به مفرد و جمع و جمع الجموع کلمه امر داشتند.

مطلب مهم این است که خود اعراب نیز گاهی این نوع جمع ها را بکار برده اند. از جمله حضرت امیر که فرموده «اهل بیوتات الصالحه»^۴ که بیوت جمع بیت است و آن نیز با «ات» مؤنث جمع بسته شده و حتی یکی از معروفترین کتابهای عرفانی که بغایت مشهور و از تألیفات شیخ محی‌الدین عربی است کتاب «فتوحات مکیه» است^۵ که فتوح جمع فتح است و آن نیز با «ات» جمع بسته شده است و جالب آنکه تا حال کسی متعرض شیخ نشده که چرا فتوح را با «ات» دوباره جمع بسته است و نیز در دوره قاجار معمولاً واژه حدودات را در مواردی مانند «حدودات ممالک محروسه» و یا «حدودات شرعیه» بکار می‌بردند.

در محاورات عمومی نیز مردمان از این نوع جمع‌ها زیاد بکار می‌برند مانند «نذورات» که جمع نذور و آن هم جمع نذر است و «شئونات مذهبی» که جمع شئون و آن نیز جمع شأن است که معمولاً می‌گویند «شئونات مذهبی را رعایت کنید» و یا «فیوضات آستان قدس رضوی» و یا «وجوهات مذهبی» و سایر واژه‌ها مثل «احوالات» - «حبوبات» که در بین مردم و جامعه مذهبی متداول است و حتی اهل ادب و هنر نیز این نوع ترکیبات را در آثارشان بکار برده اند، چنانکه عطار فرموده:^۶

بودند عیاران بغداد به یکجا جمع بر دستور شداد

به یکدیگر ز احوالات عالم همی گفتند خود از بیش و کم

و یا «اسرار» و «انوار» را که جمع مکسر است با «ات» دوباره جمع بسته چنانچه فرموده:

خاک بدمغز همه اسرارها گشته پیدا اندر و انوارها.^۷
و مولانا نیز فرموده:

به گفته در دلم اسرارها وی برای بنده پخته کارها^۸

واژه «اسرارها» را نه تنها عطار و مولانا، بلکه اکثر شعرا آن را بکار برده‌اند، مانند سنائی^۹

فیض کاشانی،^{۱۰} بیدل دهلوی،^{۱۱} ... و نیز حافظ کلمه «حوران» را که جمع حور و آن نیز جمع احور یا حورا است بکار برده مانند:

شهریست برکرشمه حوران ز شش جهت چیزیم نیست و نه خریدار هر ششم.^{۱۲}

و سایر ادبا و شعرا مانند مولانا - نظامی - سعدی - سنائی - ناصر خسرو - منوچهری - خاقانی نیز حوران را در اشعار خود بکار برده‌اند.

منوچهری «منازل» را که جمع است با «ها»ی فارسی دوباره جمع بسته است مانند:

بیابان درنورد و کوه بگذار منازلها بکوب و راه بگسل.^{۱۳}

و فرخی سیستانی نیز معجزات را که جمع معجزه است با «ها» جمع بسته است:

مر ترا معجزاتهای قوی است زیر شمشیر تیز و زیر قصب.^{۱۴}
و جمال‌الدین اصفهانی نیز فرموده :
در همه اطرافهاش عصمت و عدل است در همه اقطارهاش امن و امان است.^{۱۵}
و یا صائب تبریزی فرموده :
هرچه صائب می‌روم سامان نومیدی کنم رشته زلفش بدستم می‌دهد سر رشته آمالها.^{۱۶}
و یا سعدی فرموده :
مرا توبه فرمائی ای خودپرست ترا توبه زین گفتن اولیترست.^{۱۷}
اولی صفت تفضیلی است که با «تر» فارسی دوباره تفضل داده شده است.
و یا نظامی فرموده :
چو گفت آن زلفت و آن خال ای دریغا زبانش چون نشد لال ای دریغا.^{۱۸}
در دریغا حرف ندا مستتر است و نیازی به «ای» نبوده و نظامی در یک بیت دوباره ای دریغا را بکار برده است.
در مورد «لعل» نیز این مطلب صدق پیدا می‌کند در کتاب اقدس لعل سه بار بر سر فعل آمده «لعل تجدون» و «لعل تدعون» (بند ۱۳۹) و «لعل تطلعون» (بند ۱۸۲) و یک بار بر سر اسم آمده «لعل الاحرار یطلعن» (بند ۱۷۵)، یعنی حضرت بهاء‌الله می‌دانست که لعل بر سر اسم می‌آید و در ایقان شریف نیز امر چنین است «كذلك نذكر لكم من بدائع امرالله و نلقى عليكم من نفحات الفردوس لعلکم بمواقع العلم تصلون و من ثمرات العلم ترزقون»^{۱۹} و چهار بار نیز بر سر فعل آورده‌اند.
در مورد «اعظم‌تر» نیز امر به همین منوال است. هرچند در بیان فارسی و ایقان شریف بکار رفته ولی واژه اعظم را نیز بکار برده‌اند، مانند «حال آنکه اجل و اعظم از این است که نظر فرماید»^{۲۰} و «هیچ جنتی اعظم از مظهر اثبات نه».^{۲۱} درباره چاپ نیز این مسئله صادق است، یعنی حضرت باب دقیقاً می‌دانستند که در لسان عربی حروف (گ - پ - چ - ژ) موجود نیست ولی تعمداً کلمه چاپ را بکار برده‌اند، زیرا در آن زمان صنعت چاپ تازه به ایران رسیده و مورد قبول جوامع مذهبی نبود. این صنعت در زمان فتحعلی شاه و به همت نایب‌السلطنه عباس میرزا وارد ایران شده و در تبریز مستقر شد ولی از آنجا که آرمانهای حضرت باب با پیشرفت و تکامل همسو بودند و پیشرفت این صنعت مفید به حال عمومی ملت بوده لذا از این صنعت علی‌رغم العلماء حمایت کرده در کتاب شریف خود به آن امر فرمود و تعمداً کلمه چاپ را بکار بردند که از سوء تعبیر جلوگیری شود. آن حضرت در یک اثر از چای به ورق صین تعبیر فرموده که مراد از صین همان چین است که چای از آنجا می‌آمد «شرب ورق الصین المحبوب عند اهل الیقین».^{۲۲} چنانکه ملاحظه می‌شود حضرت باب در اینجا به جای چین از کلمه صین استفاده فرموده

و نیز به جای واژه گلپایگانی که هم گ و هم پ دارد از واژه جرفادقانی استفاده فرموده‌اند «اذکر فی ذلک الباب شهداء لحقى فی ذلک الامر فالاول منهم احمد الاحسانى رحمه الله علیه حیث قد سلم علی فی سبیل الحج برجل تاجر من اهل اصفهان المعروف بجرفادقانی حیث قد اخبرنى رجل من الازکیابعد ما کتب فی اشارت کلامه».^{۲۳} یعنی حضرت باب کاملاً به دو زبان فارسی و عربی احاطه کامل داشته و تعمداً این نوع واژه‌ها را بکار برده‌اند.

و شاید بتوان این تعمد را در چند مورد بیان کرد.

اول : کلام الله میزان است.

بر طبق بیانات حضرت باب و حضرت بهاء الله کلام و آیات الهی حجت و میزان حق در روی زمین بوده و همه ارزش‌های انسانی بایستی با این میزان مقایسه شود و هر کدام از این ارزش‌ها با این میزان مطابق نباشد باید آن را کنار گذاشت. با ظهور هر پیامبر در هر عصری معیارها عوض شده صورت جدیدی بخود می‌گیرند. حضرت مسیح فرمود: «آیا شنیده‌ای که گفته‌اند چشم بجای چشم و گوش بجای گوش بریده شود ولی من می‌گویم اگر کسی به صورت راست تو سیلی زند صورت چپ را برگردان.»^{۲۴} که این میزان رفتار مسیحیان در قرون بعدی شد و حتی واژه مومن به کسی اطلاق می‌شود که به پیامبر جدید مؤمن شود والا از جمله کافران خواهد بود. بدین صورت یهودی خداپرست و مسیحی خداپرست اگر به حضرت محمد ایمان می‌آوردند از مؤمنین محسوب می‌شدند و سایر مسایل نیز چنین است. یعنی میزان، پیامبر و کلام او در هر عهد و عصر است. به همین صورت وقتی که ایمان افراد و اعمال نیک و بد آنها و سایر ارزش‌ها با ظهور جدید تطبیق داده می‌شود سایر مظاهر تمدن، حتی ادبیات نیز شامل این حکم می‌شوند. یعنی وقتی که پیامبر جدید دین قبلی را نسخ می‌کند معلوم است که می‌تواند سایر علوم و قوانین را نسخ و بی اعتبار کند و در واقع پیامبر حاکم بر کل قوانین و سنن است، یعنی می‌تواند حتی قواعد زبان را هم ملغی نماید و به آن بی‌توجهی کند. و آیه کتاب مستطاب اقدس ناظر به همین مطلب است: «یا معشر العلماء لا ترنوا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحق بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون».^{۲۵}

که مضمونش چنین است: ای علما کتاب الهی را با علوم و قواعد خود نسنجید، زیرا آن میزان خداوند در بین خلق اوست. هر آنچه نزد امم است با این میزان بزرگتر مقایسه می‌شود.

بعضی از دانشمندان بهائی این آیه را در حدود لسان عرب محدود کرده و چنین ترجمه کرده‌اند که ای علماء این کتاب را با قواعد زبان مقایسه نکنید. هر چند این مطلب می‌تواند

صحیح باشد ولی نظر مظهر الهی بطور کل شامل همه «قوانین و علوم» است، زیرا فرموده با قواعد و علوم مقایسه نکنید. قواعد و علوم شامل همه قوانین و علوم می‌شود نه قواعد لسان عرب و ثانیاً «معشر علماء» خطاب به همه علماء و فضیلتی جهان است که قشری از آن فقط زبان عربی می‌دانند و ثالثاً «عند الامم» یعنی نزد ملت‌ها نشان می‌دهد که امم تنها امت عرب نیست، بلکه همه مردمان جهان را شامل است. لذا کلام الهی میزان ارزش‌ها و رفتار انسان در عصر خود می‌باشد. پس لسان حالیه نیز باید در ظل این کلام قرار گیرد و این کلام هیچوقت نمی‌تواند در سیطره قوانین و حدود انسانی باشد.

دوم: امی بودم مظهر امر.

آشنایی با ادبیات و قواعد زبان حاکی از این است که شخص تحصیل کرده و به ظرائف کلام آشنا هست. حال کسی که بی‌سواد باشد از این نکته‌ها غافل خواهد بود، زیرا علمی در این مورد ندارد و این همان مطلبی است که حضرت باب به آن اشاره فرموده بدین مضمون که اگر در کلام آن حضرت ظاهراً اشتباهی است دلیل بر این است که ایشان امی و بی‌سواد هستند و از این علوم بری بوده، زیرا تحصیلات ظاهریه را جایی یاد نگرفته اند چنان که می‌فرماید «اینکه در بعضی مقامات تبدیل کلمات و در بعضی بخلاف قواعد اهل سبجات جاری گشته لاجل اینست که مردم یقین نمایند که صاحب این مقام بر سبیل تحصیل اخذ آیات و علوم نکرده بل بنورالله صدر آن منشرح بعلم الهیه شده و حکم تبدیل را بشأنی بدیع و خلاف قواعد را بقاعده الهیه راجع نمایند چنانچه امثال این کلمات در کتاب الله (قرآن) اکثر من ان یحصی نازل شده.»^{۲۶}

لذا اگر در آیات و آثار دیانت بابی و بهائی ظاهراً مواردی برخلاف قواعد لسان نازل شده دلیل بر این است که حضرت باب و یا حضرت بهاءالله تحصیلات اکتسابی نداشتند که از این قواعد اطلاع داشته باشند، بلکه علوم آنان الهی و لدنی هست.

سوم:

از آنجا که علما به لسان عرب که لسان قرآن است اهمیت خاصی داده و بر سر آن بحث‌های بیکران کرده و هزاران نکته در مورد آن نوشته و آگاهی بدانها را از افتخارات خود دانسته و وقت خود و دیگران را تلف کرده و از اصل مقصود و حقیقت مسئله غافل شده چنانکه هر کسی که خواست خودی نشان دهد بلافاصله شروع به نقد طرف مخاطب کرده و به کلام و جملات آن ایراد گرفته و آن طرف را شخص بی‌سواد و بی‌علم معرفی کرده‌اند و حضرت باب و حضرت بهاءالله برای بیداری علما و ادبا این گونه نوشتند تا تلنگری بر ذهن خواب‌آلود آنان زده و آنان را از خواب غفلت بیدار کنند که شما اصل را گذاشته به فرع چسبیده‌اید و حقیقت را رها کرده به مجاز پناه برده‌اید. مهم نیست که جمع حد، حدود است یا حدودات. به اصل مطلب توجه کنید و اوقات خود را صرف این گونه

بحث‌های بی‌مورد نکنید. و بالاخره حضرت بهاءالله در این مورد فرموده‌اند: در اوائل ابداء در حین نزول ملاحظه قواعد قوم نمی‌شد و این ایام نظر به حکمت ملاحظه می‌شود. لذا اگر لوحی از قبل تلقاء وجه قرائت شود ینزل فی بعضی المقام بغیر منزل فی القبل این نظر به ظاهر عبارت است و فی الحقیقه آنچه نازل همان صحیح بوده و خواهد بود ... در بعضی مقام آیه برحسب قواعد ظاهر باید مرفوع و یا مجرور باشد منصوب نازل شده در این مقام یاکان مقدر است و یا امثال آن از حروف ناصبه و مواضع آن و اگر مقامی مجرور نازل شده و برحسب ظاهر بین قوم دون آن مقرر است در این مقام حرف جر و یا مضاف که علت جر است محذوف و این قاعده را در کل جاری نمایید و همچنین در بعضی مواقع بطراز آیات است. و همچنین نزد ائمه نحو فعل لازم در سه مقام بطراز متعدی ظاهر بالتکریر و الباء و الهمزه و این در نزد قوم معتبر است و لکن در علم الهی به قرینه مقام، فعل لازم متعدی و فعل متعدی لازم می‌شود ... و همچنین فعل متعدی رفع ارفع نازل امثال آن در کتب سماویه از قبل هم بوده و این در مقام تأکید است لایأس.^{۲۷} انتهی

یادداشت‌ها و مأخذ

- ۱- کتاب مبارک بیان عربی، واحد ۹، باب ۱۰.
- ۲- کتاب مبارک بیان فارسی، واحد ۸، باب ۷.
- ۳- کتاب مبارک اقدس، بند دوم.
- ۴- کتاب «نهج البلاغه»، نامه ۵۳ به مالک اشتر.
- ۵- الفتوحات المکیه فی معرفه اسرار المالکیه و الملکیه ابن عربی (۵۶۰ تا ۶۳۸ هجری قمری).
- ۶- عطار: مظهر، «در تمثیل عیاران بغداد و خراسان»، سایت گنجور.
- ۷- عطار: اشترنامه، «جواب عیسی (ع) به سبیحون.
- ۸- مولوی: دیوان شمس، «غزلیات»، غزل ۱۷۷.
- ۹- سنائی: دیوان اشعار، «غزلیات»، غزل ۲۰.
- ۱۰- فیض کاشانی: دیوان اشعار، «غزلیات»، غزل ۲.
- ۱۱- بیدل دهلوی: «غزلیات»، غزل ۲۸۷.
- ۱۲- حافظ: «غزلیات»، غزل ۳۳۸.
- ۱۳- منوچهری: «دیوان اشعار: قصاید و قطعات»، شماره ۴۲.
- ۱۴- فرخی سیستانی: «دیوان اشعار: قصاید (گزیده ناقص)» قصیده ۳.

- ۱۵- عبد الرزاق اصفهانی، جمال‌الدین، «دیوان محمد»، صفحه ۱۴.
 (باهتمام و تصحیح ادیب نیشابوری، از نشریات شرکت کانون)
 ۱۶- صائب تبریزی: «دیوان اشعار: گزیده غزلیات»، غزل ۲۳.
 ۱۷- سعدی: «بوستان»، باب سوم، صفحه ۱۰۶. و حداقل سه بار کلمه «اولی‌تر» در گلستان بکار رفته است.
 ۱۸- نظامی گنجوی: «مجمع الفصحاء»، صفحه ۱۴۳۳. و در اشعار سایر شعرا نیز به کرات بکار رفته است.
 ۱۹- ایفان شریف، چاپ مصر، سال ۱۳۱۸، صفحه ۱۰۸.
 ۲۰- بیان مبارک فارسی، واحد اول، باب سوم.
 ۲۱- بیان مبارک فارسی، واحد دوم، باب ۴.
 ۲۲- لوح «خصائل سبعة»، مجموعه سبز، ۲۰۱۵-C، صفحه ۲۸۷.
 ۲۳- توقیع «شرح دعای زمان: غیبت یا تفسیر های هذا» مجموعه جلد سبز، نمره ۶۰، صفحه ۱۴۹.
 ۲۴- انجیل متی، باب ۵، آیه ۳۹.
 ۲۵- کتاب مبارک اقدس، بند ۶۹.
 ۲۶- کتاب «صحیفه عدلیه»، چاپ ازلیان، صفحه ۱۲.
 ۲۷- فاضل مازندرانی، میرزا اسدالله، کتاب «اسرار الآثار»، جلد ۴، صفحه ۸۹.